



دارنده مدال طلای جهانی زیست شناسی ۲۰۲۶ موفقیتش را مدیون شناخت درست علاقه اش می داند

راز ایستادن روی سکوی جهانی

۵۴



طرح و ایده: علی معصومی/شهرآرا

کاسب خوش ذوق شهید فلاحی ۷ در باغچه های پیاده رو سبزی کاشته است

عطر زندگی
در باغچه های محله

۶



زمین ورزشی نیش ثنایی ۴ برای تبدیل شدن به یک ظرفیت ورزشی، در انتظار بودجه است
 امکانات کم، برای محله ای با نیاز فراوان

روایت زندگی شهید مهدی بالیده از زبان همسرش
 پاسدار مرزها

۷

همسایه به همسایه، دیدار سی وسوم، خیابان شاملو ۳

پرچم های جواد آقا بالاست

فهمه شهری خیابان شاملو ۳ در محله سرافرازان هنوز بافت قدیمی خود را دارد و بسیاری از خانه هایش ویلایی است. آپارتمان هایش کم تراکم و نهایتاً سه طبقه ای هستند. شاید همین باعث شده که ارتباطات همسایگی در آن به زیبایی جریان داشته باشد. همسایه های اینجا از حال هم خبر دارند. حواسشان به اتفاقات کوچیک، خیابان و رفت و آمد غریبه ها هست و همین ها باعث شده که امنیت و اعتماد زیادی بینشان برقرار باشد. جواد آقا قیاسی، یکی از کسانی است که نامش در این خیابان زیانزد همسایه هاست. او چندین سال است که در هر مناسبتی سرتاسر خیابان شان را با پرچم فضارایی می کند و همسایه ها از این نظر قدر دانش هستند.

نگهبان پرچم ها

از پنج سال پیش تا کنون، در هر مناسبت مذهبی، اعم از اعیاد یا شهادت ها جواد آقا نرد بانس را برمی دارد و سرتاسر خیابان شاملو ۳ را پرچم، لامپ و شیشه نصب می کند. او عضو هیئت امنای مسجد سیدالشهدا^(ع) هم هست و این نیز بهانه ای شده است تا همسایه ها هنگام گرفتاری ها و مشکلات به او مراجعه کنند. جواد آقا می گوید: وقتی یکی از همسایه ها به مسافرت می رود، به نیروهای بسیج مسجد می سپارم که بیشتر حواسشان به آن خانه باشد. او که یکی از دغدغه هایش ترغیب کردن بچه های محل به حضور در مسجد است، می گوید: در مسجد به بچه ها مسئولیت هایی همچون پذیرایی، مکبری و... می دهم و دورادور خودم و دیگران حواسمان به آن ها هست. به نظر جواد آقا همسایه خوب باید با دلسوزی، هر کار از دستش برمی آید، برای بهبود وضعیت محله اش انجام دهد. او می گوید: همسایه باید طوری یار و مددکار همسایه اش باشد که بتواند در مواقع لزوم، جای پدر و مادر و خانواده اش را پر کند.



۹

کمک حال اقتصاد همسایه ها

جواد آقا که فضای فرهنگی محله هم برایش مهم است، از الهه شریعتمداری به عنوان یکی از همسایه های خوشان نام می برد و می گوید: خانم شریعتمداری فعالیت های خوبی در این خیابان انجام داده است. سخنران مجالس و محافل فرهنگی است. در امور خیریه فعال است؛ دارو و کتاب های اضافه را جمع آوری می کند و به دست نیازمندان می رساند. همچنین با واسطه گری ایشان فعالیت های تولید و فروش در راستای درآمدزایی به نفع مردم محله انجام می شود.

شریعتمداری در توضیح این فعالیت ها می گوید: محصولاتی همچون رب خانگی، آبغوره، میوه های باغی را که همسایه ها برای فروش می آورند، در کانال به اطلاع همسایه های رسانه و از این طریق، بدون واسطه و بدون هزینه اضافه، محصولات سالم همسایه ها به دست یکدیگر می رسد. او که از سال ۹۴ به این محل آمده است، می گوید: در اینجا همسایه ها حواسشان به امنیت محل است. اگر مادر شاغلی بچه دار شود، کمک حالش هستند. صندوق قرض الحسنه برای وام های ضروری داریم و در زمان بیماری و بزرگاری مجالس خانگی کمک حال هم هستیم.

مراقب از خانه های هم

الهه خانم از فاطمه برزگری به عنوان یکی از همسایه های خوشان نام می برد و می گوید: فاطمه خانم از آن همسایه های دلسواست. چند بار که در خانه ما و همسایه ها بازمانده بود، ایشان تا موقع برگشتن مراقب خانه بود. او ادامه می دهد: موقعی که بتایی داشتیم، ایشان بدون اینکه ما را بشناسد، آمد راهنمایی هایی کرد که خیلی خوب بود و باعث شد بتایی با نقشه بهتری انجام شود. فاطمه خانم که همسر شهید است، می گوید: ۲۷ سال پیش که ما اینجا آمدیم، فقط دوسه خانواده ساکن بودند. به هم نفت و کپسول گاز می دادیم. حالا هم که آباد شده هر روز این ارتباطات و برکتش بیشتر شده است. او تعریف می کند: وقتی من به کرونا مبتلا شده بودم، همسایه مان برایم سوپ درست می کرد و می آورد. این ها مایه دلگرمی آدم است. فاطمه خانم ادامه می دهد: همسایه های اینجا در شادی و غم به دردم می خورند. اگر لازم باشد، به هم پول قرض می دهیم. این شب ها نیز با یکدیگر به اجتماعات می رویم و بیشتر از قبل از حال هم خبر داریم.



نفس تازه در ریه های شهری

عملیات پاک سازی و شست و شوی مکانیزه درختان در سطح منطقه ۹ آغاز شد. در این اقدام درختان سوزنی برگ در حاشیه بولوار حافظ و لچکی های میدان ولایتی تحت عملیات غبارروبی و شست و شوی تخصصی قرار گرفتند. وجود ذرات معلق و گرد و غبار، تنفس گیاهان را با مشکل مواجه می کند.



۹

قلع بناهای خطر آفرین

این هفته، عملیات قلع سازی خطر آفرین و رفع تصرف از ۱۱۰ مترمربع از بناهای غیرمجاز در محدوده معابر شهید صیاد شیرازی ۷ و ۹ انجام شد. در این عملیات که با هدف صیانت از حقوق شهروندی، حفظ ایمنی محلات و اجرای قانون در حوزه ساخت و ساز شهری انجام گرفت، بناهای احداث شده بدون پروانه، قلع شد.

خداقوت به پاکبانان منطقه

در روزهای دهه پایانی ماه صفر ۳۴ نفر از کارکنان فضای سبز شهرداری منطقه ۹ مشغول خدمت رسانی به زائران امام رضا^(ع) بودند. آن ها با حضور فعال در مسیر «ره باغ رضوان» از تاریخ ۲۴ تا ۲۹ مرداد، در دو شیفت کاری از ساعت ۶ صبح تا ۶ بعد از ظهر و از ساعت ۲ بعد از ظهر تا ۱۰ شب وظیفه خطیر نظافت و پاک سازی محیط را بر عهده داشتند.

شهردار منطقه ۹ از بهسازی و تجهیز بوستان وفا با هدف افزایش دسترسی پذیری و صیانت از فضاهای سبز شهری خبر داد. حجت فرقانی در ادامه بیان کرد: در راستای اجرای طرح های خدمت رسانی به شهروندان و توسعه امکانات رفاهی در بوستان های سطح منطقه، پروژه های ویژه ای در بوستان وفا واقع در حاشیه بولوار پیروزی (پیروزی ۱۴) به بهره برداری رسید. او با تأکید بر لزوم تسهیل دسترسی اقشار مختلف جامعه به فضاهای تفریحی بیان کرد: با هدف رفاه حال جانبازان، معلولان و افراد کم توان جسمی، رمپ تردد و پلچرها در ورودی اصلی بوستان و فاند نصب و راه اندازی شد تا گامی عملی در مسیر تحقق شعار «شهر دسترس پذیر» برای همه برداشته شود.



شهرداری منطقه ۹
برای ارتقای رفاه شهروندان
اقدام کرد

امکانات جدید برای «وفا»

به گفته فرقانی به منظور جلوگیری از تردد غیرمجاز و موتورسیکلت ها به داخل فضای سبز و پیشگیری از تخریب چمن کاری ها و ایجاد مزاحمت برای شهروندان، عملیات سنگ چینی با استفاده از آلمان های سنگی بزرگ در ورودی بوستان انجام گرفت تا محیطی امن و آرام برای استراحت و تفریح خانواده ها فراهم شود.



زمین ورزشی نبش ثنایی ۴ برای تبدیل شدن به یک ظرفیت ورزشی، در انتظار بودجه است

امکانات کم برای محله‌ای با نیاز فراوان



شاهیان محله خاتم الانبیا^(ص) با وجود جوانی جمعیت، با چالشی جدی در حوزه فضاهای ورزشی روبه‌روست. زمین ورزشی روباز واقع در نبش خیابان ثنایی با مساحت هفتصد مترمربع ظرفیت خوبی برای استفاده جوانان دارد، اما فعلاً حال و روز خوبی ندارد و به مکانی برای تجمع افراد بی‌خانمان و دپوی زباله تبدیل شده است. وضعیت ظاهری نامناسب، دیواره‌های دود خورده و نبود امکانات اولیه، این فضا را از چرخه استفاده اهالی خارج کرده و همین موضوع صدای مردم را بلند کرده است. آن‌ها معتقدند تنها مجموعه ورزشی رایگان محله خاتم الانبیا^(ص) نباید این سروشکل را داشته باشد و بر لزوم تغییر کاربری آن تأکید دارند. فعالان فرهنگی محله معتقدند حالا که شهرداری، چندین زمین ورزشی روباز در منطقه ۱۰ به چمن مصنوعی تبدیل کرده است، این فضا هم باید با همین فرمان تغییر کند.

● تنها زمین ورزشی، بدون امکانات

در هر گوشه از شهر که سراغ زمین‌های ورزشی را بگیرید با صدای هیاهوی کودکان و برخورد توپ به زمین و شور و اشتیاق بچه‌ها روبه‌رو می‌شوید، اما در اینجا، انگار سال هاست گرد مرگ پاشیده‌اند. خبری از شادی‌های کودکان نیست و سکوتی سنگین بر فضا حاکم است. تا چشم کار می‌کند، دیواره‌های سوخته و سیاه و تپه‌های زباله در گوشه و کنار زمین به چشم می‌آید؛ تصویری سرد و ناامیدکننده که گویی مدت هاست بچه‌ها و ورزشکاران محله را از حضور در آن دور کرده است.

مهدی رباطی، عضو فعال شورای اجتماعی محله، با اشاره به مشکلات این زمین می‌گوید: محله خاتم الانبیا^(ص) جمعیت ۲۵ هزار نفری دارد و این زمین تنها امکانات ورزشی رایگان آن هاست. با وجود این کارایی لازم برای استفاده نوجوانان و جوانان محله را ندارد. شاید در بولوار توس سالن‌های ورزشی با هزینه‌های گزاف وجود داشته باشد، اما به درد قشر آسیب‌پذیر این محله نمی‌خورد که زندگی روزمره را به سختی سپری می‌کنند. اهالی این محله باید یک زمین ورزشی استاندارد و مناسب داشته باشند.

● ۲۲ سال گذشته گفتند تا ۲۲ بهمن

صادق عبداللہی یکی دیگر از اهالی است که اطراف این زمین ورزشی زندگی می‌کند. او با بیان اینکه اینجا بیشتر از اینکه فضای ورزشی باشد، باتوق معتادان و زباله دانی است، می‌افزاید: این زمین، هیچ امکاناتی ندارد. نه آب دارد نه برق. هر بار توپ پلاستیکی نوجوانان به تیزی‌های روی دیوار می‌خورد، پاره می‌شود و از طرفی ارتفاع فنس‌ها برای محافظت از توپ کافی نیست.

عبداللہی یادآوری می‌کند: چند بار تقاضا کردیم چمن مصنوعی بپهن کنند؛ سال گذشته گفتند تا ۲۲ بهمن زمین چمن را افتتاح می‌کنیم، ولی خبری نشد. حدود پانزده سال است که ما این زمین را در اختیار داریم، ولی به خاطر شرایطش از آن استقبال نمی‌شود. او می‌گوید: خواسته نوجوانان و جوانان منطقه این است که چمن مصنوعی بپهن شود و نور داشته باشد. اگر این اتفاق بیفتد، متولی یا کلیددار هم برای محافظت از اینجا تعیین می‌کنیم.

به گفته عبداللہی در سال گذشته حداقل پنج زمین ورزشی روباز در محدوده قاسم‌آباد به چمن مصنوعی مجهز شده است. او تأکید می‌کند: این کار بسیار خوبی است؛ استقبال مردم از چمن مصنوعی بیشتر است و این رویه باید در محله ما هم انجام بگیرد.

● زمین چمن، مشروط به باز شدن اعتبار

در پی گلایه‌های مطرح شده اهالی محدوده درباره وضعیت نامناسب زمین ورزشی ثنایی، موضوع با مسئولان مربوط در شهرداری مطرح شد. معاون فرهنگی شهرداری منطقه ۱۰ با اشاره به پیگیری‌های انجام شده برای بهسازی این زمین که در سال ۱۳۸۹ احداث شده است، می‌گوید: سال گذشته برای اجرای طرح چمن مصنوعی این زمین درخواست اعتبار شده بود، اما این پروژه در اولویت‌های اعتباری قرار نگرفت.

صادق خاتونی اضافه می‌کند: با توجه به نیاز مردم منطقه به فضای ورزشی، موضوع اجرای چمن مصنوعی و تأمین تجهیزات این زمین بار دیگر در برنامه‌های پیشنهادی قرار گرفته، اما هنوز اعتبار لازم برای اجرای آن باز نشده است.

او با بیان اینکه زمین ثنایی به حدود هزار مترمربع چمن مصنوعی نیاز دارد، ادامه می‌دهد: هزینه اجرای چمن مصنوعی این مجموعه، حدود ۳ میلیارد تومان برآورد می‌شود و تجهیزات روشنایی آن نیز حدود ۵۰۰ میلیون تومان هزینه خواهد داشت؛ بنابراین اجرای کامل طرح نیازمند تأمین اعتبار است.

خاتونی درباره وضعیت فنس‌های اطراف زمین توضیح می‌دهد: در هفته‌های اخیر پیمانکار برای جوشکاری و ترمیم فنس‌های مجموعه اعزام شده و بخش‌های آسیب‌دیده سامان‌دهی شده است.

● ترمیم فنس‌های آسیب‌دیده

معاون فرهنگی شهرداری منطقه ۱۰ درباره درخواست اهالی برای افزایش ارتفاع فنس‌ها و ایمن‌سازی دیوار مجاور زمین



۹

دارنده مدال طلای جهانی زیست شناسی ۲۰۲۶
موفقیتش را مدیون شناخت درست علاقه اش می داند

راز ایستادن روی سکوی جهانی

سمیرا شاهیان افضل دانشگاه که از راه می رسد، برای خیلی از خانواده ها دغدغه های انتخاب رشته و آماده شدن برای فصل تازه شروع می شود؛ روزهایی که نوجوان دیروزشان قرار است برای نخستین بار قدم به فضای دانشگاه بگذارد. برای محمدرضا واعظی اما این شروع، رنگ و بوی دیگری دارد. او مدرسه را با مدال طلای المپیاد جهانی زیست پشت سر گذاشته و قرار است از اول مهر، دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران شود؛ نوجوانی هجده ساله که چند سال گذشته رانه فقط با درس خواندن، بلکه با زندگی در دنیای علم گذرانده است. شاید برای فهمیدن اینکه محمدرضا چگونه به اینجا رسیده، باید به سال های مدرسه اش برگشت؛ به روزهایی که هنوز خبری از مدال جهانی نبود و او در مدرسه دوره اول هاشمی نژاد، بنرهای دانش آموزان المپیادی را می دید؛ همان تصاویری که کم کم کنجکاوی اش را برانگیخت. به همین دلیل از کلاس نهم بیشتر دنبال این سؤال رفت که المپیاد چیست و بچه هایی که عکسشان روی بنرهاست، چه مسیری را طی کرده اند.

۱

بنرهای مدرسه و یک مسیر تازه

مثل بسیاری از نوجوان ها، در ابتدا حتی تصویر دقیقی از آینده نداشت. از «محقق» هم تصویر چندان واقعی ای نداشت؛ بیشتر چیزی شبیه همان دانشمندهای کارتون را تصور می کرد که در آزمایشگاه مشغول کشف رازهای بدن انسان بودند. اما وقتی وارد فضای المپیاد شد، فهمید پشت این عنوان، دنیایی بسیار بزرگ تر از چیزی است که تصور می کرد. محمدرضا می گوید: اولش فکر می کردم محقق یعنی فقط در آزمایشگاه سرگرم باشی. بعد که اسم المپیاد را شنیدم، فکر کردم بچه ها تحقیق می کنند، درس می خوانند، آزمون می دهند. مدرسه پیش از ورود دانش آموزان به دوره دوم متوسطه، کلاس های آشنایی با المپیاد برگزار می کرد. محمدرضا هم ریاضی را امتحان کرد. حتی نخستین مسابقه ای که در آن شرکت کرد، ریاضی بود. اما در نهایت زیست برایش جذاب تر شد؛ رشته ای که هر چه در آن جلورفت، بیشتر احساس کرد با چیزی فراتر از کتاب های مدرسه روبه روست.

المپیاد برایم فقط «درس خواندن» نبود

سال دهم، محمدرضا وارد مسیر جدی المپیاد شد. در کنار زیست، سلول های بنیادی را هم دنبال کرد؛ رشته ای که همان ابتدا به دلیل آوری دانش آموزان مدرسه برایش جذاب شده بود. کلاس دهم در المپیاد سلول های بنیادی به مدال طلای کشوری رسید و در این مسیر، با ماهی می مانند پروپوزال نویسی آشنا شد؛ تجربه ای که بعد ها فهمید می تواند برای تحصیل در دانشگاه مفید باشد. سلول های بنیادی یک تفاوت مهم با المپیاد رشته های اصلی داشت؛ سهمیه کنکور و مسیر جهانی نداشت. محمدرضا از این موضوع اطلاع داشت و به همین دلیل، آن را بیشتر به عنوان مسیری فرعی در کنار درس زیست دنبال می کرد. در نهایت دوباره به زیست برگشت؛ رشته ای که برایش علاقه ای واقعی

ایجاد کرده بود.

محمدرضا می گوید: المپیاد واقعا برایم رسیدن به خود علم بود. آنجا درس خواندن صرف و حفظ کردن مطالب فاصله می گیری و تجربه و آزمایش می کنی.

خودش با اینکه تجربه آزمون های شبیه ساز

کنکور را هم داشت، احساس می کرد المپیاد فرصت بیشتری برای فهمیدن خود علم به او می دهد. او می افزاید: کتاب های دبیرستان به نظر من آن قدر علمی نیستند. مثلاً من همین چند هفته پیش زیست دوازدهم را خواندم؛ واقعا کتاب های خوبی نیستند.

همین علاقه باعث شد انتخاب المپیاد برایش فقط یک تصمیم تحصیلی نباشد؛ تبدیل شد به مسیری که خودش آن را انتخاب کرده بود و حاضر بود هزینه هایش را هم بپردازد. هزینه سنگینی که اگر به موفقیت نمی رسید، آزمون کنکور را هم از دست می داد.

۴ ماه از ۴:۳۰ صبح

رسیدن به طلای جهانی برای محمدرضا، فقط نتیجه علاقه نبود. پشت این مدال، چهار ماه زندگی فشرده و رقابتی سنگین قرار داشت؛ دوره ای که یازده نفر در آن برای رسیدن به تیم جهانی تلاش می کردند و برای هدفشان کنار یکدیگر در خوابگاه زندگی می کردند. برای محمدرضا و دوستانش، روزها از ساعت ۴:۳۰ صبح شروع می شد. درس می خواندند و سر کلاس حاضر می شدند و تا حدود ۶ عصر این تلاش ادامه داشت. بعد از برگشتن به خوابگاه، کمی استراحت و دوباره بیدار شدن از ۴:۳۰ صبح.

محمدرضا از آن روزهای می گوید: همه ما ساعت ۴:۳۰ بیدار بودیم. در این روزهای پیش از شروع دانشگاه ها، فقط کمبود خواب دارم.



آزمایشگاه به خانه آمد

به همین دلیل است که وقتی از برنامه این روزهایش می پرسیم، یکی از نخستین جواب هایش این است: «زیاد می خوابم».

مسیر محمدرضا البته همیشه هموار نبوده است. جنگ، توقف دوره ها، محدودیت آزمایشگاه، فشار رقابت و چهار ماه زندگی سخت، همه بخشی از این مسیر بوده اند. اما او در تمام این مدت نگاهش این بوده که سهم خودش را انجام دهد.

محمدرضا می گوید: می خواستیم هیچ کوتاهی از طرف ما نباشد و ما کار خودمان را کرده باشیم. حالا اگر اعزام نشدیم، وجدان خودمان حداقل راحت باشد.

دوره آماده سازی المپیاد در شرایطی برگزار شد که جنگ دوازده روزه، برنامه تیم را هم تحت تأثیر قرار داده بود. دوره ها مرتب متوقف می شد، بچه ها به شهرهایشان برمی گشتند و دوباره باید مسیر آماده سازی را از سر می گرفتند. فرصت کار عملی، به خصوص در آزمایشگاه، کوتاه تر می شد. اما محمدرضا نمی خواست این بخش از مسیر را از دست بدهد. وقتی امکان تمرین در آزمایشگاه کمتر شد، خودش راه دیگری پیدا کرد؛ ماهی و میگو خرید، وسایل لازم را از مطب مادرش گرفت و در خانه تمرین کرد.

او می گوید: دوره تیم ما، به دلیل جنگ، تق و لوق بود. گاهی فرصت خیلی کوتاه بود و نمی رسیدیم آزمایش انجام بدهیم. تصمیم گرفتم ماهی و میگو و این چیزها را بگیرم و خودم در خانه تشریح کنم.

این شاید یکی از ساده ترین تصویرها از روحیه او باشد؛ هر جامی رسمی برای یادگیری سخت شده، خودش راه دیگری پیدا کرده است.



پیدا کردن علاقه، نقطه شروع

وقتی از محمدرضا می پرسیم چه چیزی باعث شده بتواند میان درس و تفریح تعادل ایجاد کند، نقطه شروع را علاقه می داند. محمدرضا می گوید: اگر بچه ها علاقه شان را پیدا کنند، نیازی به آقا بالاسر برای تذکر دادن ندارند.

او معتقد است اگر مسیر کنکور را انتخاب می کرد، شاید برای درس خواندن به همان اندازه خود انگیزه نبود. اما المپیاد انتخاب خودش بود و در نتیجه، مسئولیت آن را هم پذیرفته بود؛ «الان فکر می کنم اگر می خواستم برای کنکور بخوانم، شاید به این اندازه موفق نبودم. ولی چون خودم علاقه داشتم و این مسیر را انتخاب کردم و مسئولیت بزرگی هم روی دوشم بود، برایش تلاش کردم. اگر موفق نمی شدم، دو سال آخر دبیرستان برای کنکور را هم از دست می دادم و این ریسک بزرگی بود.» برای پیدا کردن این علاقه هم نسخه پیچیده ای ندارد؛ می گوید: بچه ها باید امتحان کنند. اگر حس کردند به چیزی کشش دارند، بروند و آن را امتحان کنند. همان کاری که من برای انتخاب بین ریاضی و زیست کردم.

مدالی که هنوز به دستش نرسیده است

در کنار موفقیت جهانی، گلایه ای هم وجود دارد؛ گلایه ای که فقط متعلق به محمدرضا نیست و پدر و مادرش هم بر آن تأکید دارند. مدال طلای کشوری زیست او هنوز به صورت فیزیکی اهدا نشده است. مراسمی که قرار بود در آن از مدال آوران تقدیر شود، تحت تأثیر شرایط جنگی برگزار نشد و به گفته او، مدال آوران سال گذشته هنوز مراسم تقدیرشان را ندیده اند. برای محمدرضا، مسئله فقط ارزش مادی مدال نیست. آنچه برایش اهمیت دارد، دیده شدن تلاش دانش آموز است. اما گلایه اصلی او به مدال جهانی تازه اش بازمی گردد؛ اینکه یک نوجوان مشهومی در سطح جهان مدال طلا گرفته، اما هنوز کسی از مسئولان شهر سراغی از او نگرفته است. با این گلایه، سردرد دل پدر محمدرضا بازمی شود. او با انتقاد از عملکرد مسئولان می گوید: توجه به مدال آوران علمی فقط برای خوشحال کردن خود آن هاست. در روزهایی که خبرهای تلخ زیاد است، تصویر یک نوجوان موفق می تواند برای دیگران انگیزه ایجاد کند. همان طور که تصویر شهدا در شهر نماد ایثار و فداکاری است، تصویر مدال آوران علمی هم می تواند نماد علم و دانش باشد؛ یک تصویر امیدبخش در میان انبوه خبرهای تلخ. پدر از اینکه برای چنین موفقیتی حتی یک دیدار یا تقدیر رسمی از سوی مسئولان، از جمله شهردار و استاندار انجام نشده است، گلایه دارد. برای خانواده، مسئله فقط یک لوح تقدیر یا مراسم نیست؛ آن ها معتقدند دانش آموزانی که در سطح ملی و جهانی افتخار کسب می کنند، باید دیده و حمایت شوند.

به اعتقاد پدر، تعداد مدال آوران المپیادهای جهانی در مقایسه با جمعیت کشور بسیار اندک است و همین موضوع، اهمیت توجه به آن ها را بیشتر

سیزده به در، تفریح علمی شد

در زندگی محمدرضا، درس خواندن همیشه به معنای حذف کامل تفریح نبوده است. او بازی کامپیوتری هم می کرده و حتی از سال هفتم با بازی های رایانه ای سرگرم بوده است. خانواده هم لازم نبوده مدام او را از پای بازی بلند کند و به درس خواندن وادارد.

اما شاید عجیب ترین خاطره مربوط به سیزده به در سال گذشته باشد.

او می گوید: من داشتم برای المپیاد زیست آماده می شدم و نرفتم بیرون. وقتی برگشتند، خواهرم گفت به ما خیلی خوش گذشت. در پاسخ به او گفتم اتفاقاً به من هم خیلی خوش گذشت.



می کند. او معتقد است حمایت از این گروه نباید به زمان کسب مدال محدود شود؛ بلکه باید برای ادامه مسیر علمی آن هانیز برنامه ای وجود داشته باشد تا این استعدادها بتوانند در آینده برای پیشرفت کشور به کار گرفته شوند.

ماندن یا مهاجرت؟

حالا محمدرضا در آستانه ورود به دانشگاه تهران است و هم زمان، پیشنهادهایی از خارج از کشور پیش روی او قرار گرفته است. در طرف دیگر، او تجربه عضویت در بنیاد ملی نخبگان را دارد؛ تجربه ای که به گفته خودش، هنوز حمایت ملموس و متناسبی برایش به همراه نداشته است. تصمیم مهاجرت برای او ساده نیست. خودش از سختی ترک خانواده و وطن می گوید، اما وقتی امکانات را مقایسه می کند، تفاوت را در سرعت حرکت می بیند. محمدرضا می گوید: آنچه می تواند بیشتر از یک حمایت مالی من را به ماندن امیدوار کند، احساس دیده شدن است؛ اینکه بدانم مسئولان شهر از وجودم خبر دارند، تلاشم را می بینند و موفقیتم برایشان اهمیت دارد.

بخشی از موفقیت های محمدرضا واعظی

مدال طلای المپیاد ریاضی آسیایی
سنکاپور (ساسمو) در پایه های
هفتم و هشتم

مدال نقره مسابقات آنلاین ریاضی
هاروارد سال ۲۰۲۱

مدال طلای کشوری المپیاد
سلول های بنیادی در پایه دهم

مدال طلای کشوری المپیاد
زیست شناسی در پایه یازدهم

مدال طلای جهانی المپیاد
زیست شناسی در پایه دوازدهم

پیگیری های تحصیلی محمدرضا در سال های مدرسه بر عهده مادر بوده است؛ مادری که ارتباط نزدیک تری با او داشته و بیشتر در جریان درس و مدرسه اش بوده است.

اما آنچه پدر از سال های کودکی محمدرضا به یاد دارد، بیش از هر چیز به یک ویژگی ساده اما مهم برمی گردد؛ برای درس خواندن نیازی به تذکر نداشت. آقای واعظی می گوید هیچ وقت لازم نبوده به او بگویند «بلند شو درس بخوان» یا «امتحان داری، برو درس بخوان». حتی گاهی مادرش از او می خواسته درس را کنار بگذارد و برای تفریح و بیرون رفتن همراه خانواده برود.

یکی از خاطراتی که برای پدر محمدرضا ماندگار شده، زمانی است که یکی از بستگان، منابع ریاضی دوره هشتم را در اختیار محمدرضا گذاشت و خانواده از همان زمان بیشتر متوجه استعداد و علاقه او شدند.

پدر البته علاقه داشته محمدرضا در کنار درس، ورزش را هم جدی بگیرد. او می گوید ترجیح شخصی اش این بوده که محمدرضا به سمت ریاضی یا برنامه نویسی و حوزه هایی مانند هوش مصنوعی برود؛ حوزه هایی که به گفته او، پایه بسیاری از فناوری های آینده را تشکیل می دهند. با این حال معتقد است محمدرضا از ابتدا دانش آموزی تک بعدی نبوده و در زمینه های مختلف استعداد داشته است.

علاقه به دانستن بیشتر

محمدرضا، آن نوجوانی که در راهروهای مدرسه هاشمی نژاد تصویر مدال آوران را روی بنرها می دید و با خودش فکر می کرد المپیاد چیست، حالا خودش یکی از همان چهره هاست. این نخبه شهرمان هنوز می خواهد بیشتر زبان انگلیسی یاد بگیرد، هرچند بیشتر منابع زیست را به زبان اصلی مطالعه می کرده، برنامه نویسی را جدی تر دنبال کند و درباره هوش مصنوعی بیشتر بداند. می خواهد وارد پزشکی شود، اما هنوز برای انتخاب تخصص عجله ندارد؛ قلب و مغز برایش جذاب ترند و ترجیح می دهد در دوره پزشکی عمومی، حوزه های مختلف را تجربه کند و بعد تصمیم بگیرد.

برای درس، نیازی به تذکر نداشت

محمدرضا در خانواده ای بزرگ شده که پدر و مادر، در مسیر رشد او را همراهی کرده اند. پدرش مجتبی واعظی، بازنشسته بانک است و مادرش زهرا رستمیانی، ماما و فعال در حوزه آموزش این رشته. با این حال، آن طور که پدرش روایت می کند، بخش عمده

کاسب خوش ذوق شهید فلاحي ۷ در باغچه های پياده رو ، سبزی کاشته است

عطر زندگی در باغچه های محله



فهمیه شهری اریحان هایش چنان تازه، سبز و نازک هستند که و سوسه می شوی حداقل یک برگش رامزه مژه کنی. تره ها هنوز نازک هستند و وقت چیدنشان نیست. بوته های هندوانه و گوجه، برگ هایشان را روی زمین پهن کرده اند. نیلوفر هم دور درخت پیچیده است و دارد بالامی رود اینجا باغچه که چکامای صفاي مقابل مغازه مهدی آقاست. گرچه شهرداری در آن، درخت کاج و چند بوته سبز کاشته، مهدی پاکزاد از باقی فضای آن برای کاشت سبزی استفاده کرده است. کسبه دوروبر که از این کار خوششان آمده، باغچه های مقابل مغازه شان را در اختیار مهدی آقا گذاشته اند. حالا چهار باغچه بین فلاحي ۷ و ۹ در محله فرهنگیان پوشیده از سبزی های تروتازه است و طوری توجه رهگذران را به خود جلب می کند که گاهی بالین باغچه ها عکس می گیرند و کمی از سبزی هایش را می چینند.



سرگرمی در کسادى بازار

یزدان ندایی، مغازه اش نزدیک مهدی آقاست. او پانزده سال است که اینجا مغازه دارد. هنوز در باغچه اش چیزی نکاشته اما تصمیم دارد برای سال آینده دست به کار شود و باغچه اش را سبزتر از الان کند. آقایزدان می گوید: مهدی آقا که در باغچه ها سبزی می کارد، انگار روحیه ما هم بهتر می شود. حس خوبی دارد. از رهگذران هم هرکس می بیند، سر ذوق می آید و می گوید چه کارشکنی. او از برادرش که مغازه اش یکی دو کوچه بالاتر است، یاد می کند و می گوید: او سبزی نکاشته اما به تازگی چند تا بلدرچین گرفته و کنار باغچه جایی را برای آن هادرست کرده است. روزها در باغچه هستند و شب ها به داخل مغازه می بردشان. همسایه اش هم اردک دارد. آقایزدان با خنده ادامه می دهد: بازار که کساد است؛ بالین چیزها خودمان را سرگرم و روحیه مان را عوض می کنیم. رهگذران و مشتری ها هم برایشان جالب است.

از عطر و طعمش نگویم!

نجمه مختاری یکی از رهگذران این مسیر است. او تا حالا چند باری از این سبزی ها برده است و می گوید: از عطر و طعمش نگویم! عالی است. اما فراتر از این، وقتی از اینجا عبور می کنیم، حس سرزندگی، طراوت و شادابی خاصی دارد. به گفته خودش این قدر هنگام عبور از این قسمت حس خوبی دارد که دلش می خواهد بقیه کسبه هم این کار را انجام دهند و سرتاسر بولوار همین طور باشد. او دیده که بعضی از همسایه های دوروبر گاهی پلاستیک یاسبد می آورند و مقداری از این سبزی ها را می برند. به نظر او این سبزی ها عاملی برای اتحاد و همکاری کسبه هستند و این اتحاد می تواند اتفاقات خوبی را در راستای سرسبزی بولوار رقم بزند.

رهگذران وقتی سبزی ها و طراوت این باغچه ها را می بینند، سر ذوق می آیند و خودشان هم بذر و گیاهان مختلف را می آورند تا در این باغچه ها کاشته شود. مهدی آقا می گوید: شمشاد ها را مردم آورده اند. بذر نیلوفر را یک خانمی از رهگذران آورده و داد. گل رز را هم رهگذری دیگر آورد. مهدی آقا بالای این گیاهان و سبزی ها، یک مپاش گذاشته است. او تعریف می کند: یک مشتری داشتم که مهندس کشاورزی بود. وقتی باغچه ها را دید، ایده مپاش را داد تا آب کمتری مصرف شود. من هم انجامش دادم. البته غیر از این برای صرفه جویی در مصرف آب، یک سطل زیر شیر آب مغازه ام گذاشته ام و آب های تمیز حاصل از شست و شوی دست، وضو گرفتن و... را برای آبیاری این باغچه ها استفاده می کنم. کارهای کاشت، آبیاری و رسیدگی به سبزی ها را خود مهدی آقا انجام می دهد. موقع برداشت که می شود، نه تنها کسبه بلکه رهگذران هم خواهان این سبزی های ترد و نازک هستند و هرکس بخواند، مقداری سبزی برایش می چینند.

چیدن سبزی برای آقای راننده

جواد آقای عبدالحسینی از کسبه همین جاست. او می گوید: هر روز مقداری از سبزی های اینجا را می چینم و برای خانه می برم. هم سرم عاشق این هاست و می گوید سبزی ای بالین عطر و طعم تا حالا نخورده است. اگر رهگذری سبزی بخواند، جواد آقا برایش می چیند. او می گوید: خیلی ها بلد نیستند و هنگام چیدن، سبزی را از ریشه در می آورند؛ برای همین هر وقت کسی بخواند خودم برایشان می چینم. به گفته او یکی از راننده های اتوبوس رانی، بعضی روزها اینجا یک ترمز می زند و مقداری سبزی برای صبحانه اش می برد. همچنین بعضی افرادی که شب ها برای پرچم گردانی در موبک مقابل مغازه شان حضور دارند، هنگام برگشت، مقداری سبزی می چینند. جواد آقا باغچه های کمی دورتر نشان می دهد و می گوید: ببینید در آن ها پراز زباله های ریز و درشت اعم از دستمال کاغذی، کاغذ، پلاستیک و... است. اما این باغچه ها که سبزی دارد، تروتمیز است. خود کسبه مراقب تمیزی و سبزی های این باغچه ها هستند. موتورهایشان را هم دور باغچه می گذارند تا یک وقت عابری ندانسته وارد باغچه نشود و پا روی سبزی ها نگذارد.

باغبانی برای باغچه های خیابان

در راسته بازار شهرک لشکر، همین طور که گام برمی داری، اگر اندکی از مغازه ها چشم برداری و باغچه های مقابلش را نگاه کنی، بین فلاحي ۷ و ۹ چند باغچه پوشیده از سبزی را می بینی که مهدی آقای پاکزاد آن ها را کاشته است. او چهار سال است که در همین راسته مغازه فروش و تعمیر تأسیسات ساختمان دارد. از ابتدایی که آمده، بذر سبزیجات را در باغچه های مقابل مغازه اش کاشته است. باغچه های این راسته توسط شهرداری درخت کاری و گل کاری شده و به طور کلی نمای خوبی دارد. اما مهدی آقای خوش ذوق به این حد اکتفا نکرده و برای پر کردن فضای خالی باقی مانده دست به کار شده است. او تعریف می کند: مغازه قبلی ام در چهارراه رستگاری بود. آنجا هم در باغچه مقابلش سبزی کاشته بودم و کسبه و رهگذران استقبال می کردند. اینجا هم که آمدم، هر سال بذر سبزی های مختلف را می کارم. او ابتدا از باغچه مقابل مغازه اش شروع کرد؛ وقتی سبزی ها درآمدند، آن ها را به کسبه و رهگذران هم می داد. همین باعث شد کسبه این قدر از این ایده و سبزی ها خوششان بیاید که آن ها هم همراه شوند و حالا چهار باغچه، بذر سبزی دارد.

به کار گرفتن روش های صحیح آبیاری

مهدی آقای یکی باغچه ها را نشان می دهد و می گوید: این ها جعفری است. اینجا گشنیز کاشتم. این ها گوجه است؛ یکی از کسبه از باغشان نشاء آن را آورد. این هندوانه و خربزه را با کسبه خورده بودیم؛ تخمش را کاشتیم و سبز شده.





روایت زندگی شهید مهدی بالیده از زبان همسرش

پاسدار مرزها

اهالی خاکریز

● داروندارش وقف دیگران بود

مأموریت بود، گوشی اش را به سربازهایی می داد که تلفن نداشتند تا بتوانند با خانواده شان تماس بگیرند. یک بار به او گفتم این کار درست نیست، تلفن وسیله شخصی است؛ گفت: «کمک به دیگران که شخصی و عمومی ندارد! بنی آدم اعضای یکدیگرند.» این جمله اش هنوز هم در ذهن من مانده است.

● جانش را پای امنیت ایران گذاشت

از سال ۸۴ که درگیری هادر مرزهای سیستان و بلوچستان و سراوان شدیدتر شد، مأموریت های مهدی هم بیشتر شد. او در نقاط خطرناک حضور پیدا می کرد و از کارهای اشرار و تروریست ها برای متاعریف می کرد. مرتب می گفت د عاکنید که من هم در گروه شهدا قرار بگیرم. شب شهادتش را هیچ وقت فراموش نمی کنم. پسر کوچکم دو ماهه بود و آن شب بی قراری عجیبی داشت. دخترم هم بیدار بود و تا نیمه شب نخوابیدیم. صبح که برادرم تماس گرفت، گفت بچه ها را به مدرسه نفرستم. بعد هم خبر آرام آرام گفت: مهدی شهید شده است. هنوز هم آن لحظه، برای من مثل همان صبح سرد و سنگین باقی مانده است.

همکارانش گفتند در درگیری با اشرار، وقتی نیروهایش را مستقر کرده و به مقر برگشته بود، در کمین گروهک ریگی قرار گرفت و همراه راننده اش به شهادت رسید. فقط چند روزی به پایان مأموریتش مانده بود. روز قبل، خودش زنگ زد و گفت می خواهد برگردد و پرسید چیزی لازم داریم برایمان بگیرد یا نه. حیف که دیگر نه خودش را دیدیم و نه سوغاتی هایمان را. مهدی جانش را پای امنیت ایران گذاشت.

مهدی در آن سال های بیشتر در مأموریت بود و من پیش پدر شوهرم در روستا زندگی می کردم. بعد از مدتی توانستیم خانه ای در بولوار توس بگیریم و زندگی مان را در مشهد ادامه بدهیم. یک سال بعد هم انتقالش قطعی شد و در سپاه امام رضا (ع) ماندگار شد. با همه سختی ها، هیچ وقت گلایه ای از او نشنیدم. هر وقت در خانه بود، آرامش را با خودش می آورد. بعضی روزها می گفت عزیزم شما بنشین، امروز من برایتان غذا درست می کنم. بعد ها متوجه شدم که در پاسگاه سراوان هر کسی برای خودش غذا می پخت اما از آنجایی که مهدی آشپزی را دوست داشت برای همه دوستانش آشپزی می کرد. دست پختش هم خیلی خوب بود.

مهدی فقط با اهل خانه و خانواده، مهربان نبود؛ مثلا وقتی در

رضاریا ای از زندگی صغری مفتاح، قصه ای از سادگی، صبر و عشق است. او سال ها در روستای یقمج و بعد در مشهد، کنار مردی زندگی می کرد که دلش به مرزها و امنیت مردم گره خورده بود؛ مردی که شهادت را آرزو می کرد و سرانجام هم به وصالش رسید. روایت پیش رو، مرور زندگی صغری خانم و شهید مهدی بالیده است که در محله لشکر دوازده سال کنار هم عاشقانه زندگی کردند.

● همه را با پسوند «جان» صدا می کرد

من هنوز هم وقتی از مهدی حرف می زنم، اول سادگی اش در نظرم می آید. زندگی ما ساده و بی آلاشی بود؛ خودش هم همین را دوست داشت. همیشه می گفت بچه ها باید بانان حلال بزرگ شوند، نماز و روزه شان ترک نشود و احترام به پدر و مادر و بزرگ ترها فراموش نشود. مهدی از همان مردهایی بود که قبل از آنکه حرفی بزند، با رفتارش اثر می گذاشت. در سلام کردن پیش قدم می شد. مرا همیشه با احترام صدامی زد و در باره دیگران هم فقط اسمشان را نمی گفت؛ به اسم های کوچکشان، پسوند جان اضافه می کرد، مثل دایی جان و عمو جان. این مهر و ادب، جزو ذاتش بود. ماهر دودر روستای یقمج از توابع چناران زندگی می کردیم و از قبل همدیگر را می شناختم. مهدی بعد از سربازی وارد سپاه شد. قبل از دواج، از شرایط کارش برایم گفته بود. صادقانه گفته بود که اگر مأموریتی پیش بیاید، باید برود. من هم با شناختی که از او داشتم، پذیرفتم. دوازده سال زندگی با مهدی یعنی قبول کردن مردی که دلش را به خدمت مردم و امنیت کشور سپرده بود.

نام و نام خانوادگی: مهدی بالیده
تاریخ تولد: ۳ خرداد ۱۳۵۳
تاریخ شهادت: ۱۶ اسفند ۱۳۸۹
محل شهادت: درگیری با گروهک ریگی در سراوان
فرزندان: نرگس، علی و ابوالفضل

طاها عشقی در مسابقات استانی بسکتبال پرامتیازترین بازیکن تیمش شد

گل های بازیکن شماره ۲۳

امید محله

● خاطره ای از مسابقات داری؟

امسال که در سالن ورزشی بولوار سجاد نتایج مسابقات مینی بسکتبال اعلام شد و داشتند جوایز را می دادند، وقتی اسم من را صدا زدند، خودم شوکه شدم. اولش فکر کردم شاید اشتباهی شنیده ام اما بعد دوستانم من را هل دادند و گفتند برو جایزه ات را بگیر. آن روز خیلی خوب بود.

● ورزش به درست لطمه نزده است؟

نه اصلا. مثل خواهرم هم در سرم را می خوانم هم ورزش می کنم.

● هله هوله چی؟ می خوری؟

نه. می دانم باید حواسم به تغذیه ام باشد. شب ها هم به موقع می خوابم. فقط آب عسل را دوست ندارم.

● اوقات فراغت چطور می گذرد؟

با دستگاه پی اس فایو بسکتبال بازی می کنم. گاهی هم کتاب داستان می خوانم. علاوه بر این علاقه زیادی به درست کردن کاردستی با وسایل بازیافتی دارم.

● امکانات بسکتبال در محله ات چطور است؟

محله گل دیس اصلا امکاناتی برای ورزش بسکتبال ندارد. فقط یک فنس هست که آن هم حلقه ندارد. سالن های ورزشی گل دیس فوتبال و والیبال دارند اما بسکتبال ندارند و من از این نظر خیلی ناراحت هستم. دوست داشتم در محله مان حداقل یک زمین فنس کشی بسکتبال می داشتیم و می توانستیم اوقات فراغتیم بroom در آن تمرین شوت انجام دهیم.

● وقتی خودت و تیم در معرض باخت هستید، چه می کنی؟

اوایل ناراحت می شدم، حتی چند باری هم با بازیکن های حریف دعوا کردم اما یاد گرفته ام که باید اخلاق ورزشکاری را حفظ کنم. حالا سعی می کنم ضعف هایم را پیدا کنم و با تمرین، آن ها را برطرف کنم تا در مسابقات بعدی بهتر باشم.

● بین بازیکنان بسکتبال الگویی داری؟

اول از همه الگویم خواهرم است. دوست دارم بتوانم مثل او به مسابقات لیگ و بازی های آسیایی بروم. بعد از او لبران جیمز، بازیکن آمریکایی را دوست دارم.

● چرا؟

با اینکه سنش زیاد است، هنوز هم بازی می کند. شماره لباسش هم مثل من ۲۳ است.

● چه چیزی باعث علاقه ات به بسکتبال شد؟

خواهرم بسکتبالیست حرفه ای است. وقتی تمرین ها و حرکات او را می دیدم از این رشته خوشم آمد و تصمیم گرفتم از ژیمناستیک به بسکتبال بیایم.

● چه حرکاتی در این رشته برایت جذاب بود؟

حرکات نمایشی و سرعتی آن را دوست دارم. همچنین تیمی بودنش خیلی خوب است.

● اولین مسابقاتی که شرکت کردی، چطور بود؟

دو سال پیش، مسابقات جام ستارگان کوچک شهرداری بود. به همه جایزه دادند. آن موقع از آن جوایز خوشحال شدم و باعث شد انگیزه پیدا کنم. اما الان دوست دارم فقط در مسابقات جدی که برد و باخت دارد، شرکت کنم.





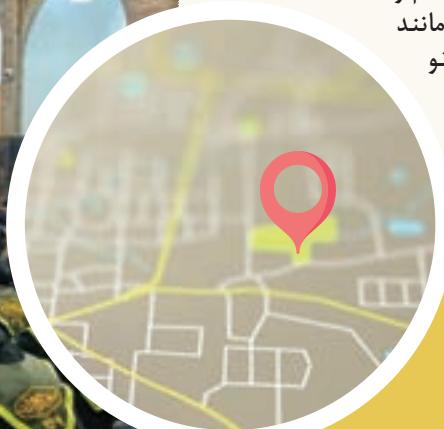
○ هفته گذشته بود که اعضای شورای اجتماعی محله نیروی هوایی در سالروز بازگشت اسرا به میهن، در منزل آزاده سرافراز، غلامحسین ابراهیم زاده حضور یافتند و ضمن دیدار با خانواده او، از رشادت‌ها و مجاهدت‌هایش تقدیر کردند.

تصویر و متن از فاطمه آخوندی، فعال فرهنگی محله نیروی هوایی



○ این شب هاگروه سرود دختران حاج قاسم از محله شقایق ۲ در اجتماعات اطراف حرم رضوی مانند بست باب الجواد (ع) و خیابان خسروی نو هنرنمایی می‌کنند و با صدایشان نمادی از ایثار و مقاومت مردم ایران شده‌اند.

تصویر و متن از سمیه مخلصیان، عضو شورای اجتماعی محله شقایق ۲



محله به روایت شما

○ روز شنبه این هفته، تعدادی از نوجوانان منطقه ۹ که دانش‌آموز دوره‌های اول و دوم متوسطه هستند در برنامه‌ای با محوریت خدمت‌رسانی به زائران حضرت رضا (ع) در حرم مطهر رضوی حضور پیدا کردند. کمک‌رسانی به زائران، آبرسانی به مشک حضرت عباس (ع)، سرگرمی و بازی با کودکان و کمک به افراد سالمند از جمله سرفصل‌های آموزشی آن‌ها در این برنامه بود.

تصویر و متن از ریحانه اطمینان، خبرنگار و عکاس نوجوان محله آب‌وبرق



○ ماهالی محله نیروی هوایی یاد و خاطره رهبر شهید انقلاب راهیچ‌گاه فراموش نمی‌کنیم، برای همین در چهلم مراسم تشییع رهبری، یادبودی برای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد امام حسن مجتبی (ع) خیابان ۱۹ بهمن برگزار شد.

تصویر و متن از مریم توسلی، عضو شورای اجتماعی محله نیروی هوایی



○ تأثیر مذهبی «حضرت رقیه (س)» الگوی دختران شهیده میناب، با هنرنمایی دختران هنرمند گروه ریحانه بهشتی محله هنرستان برای اولین بار در فضایی سبز و آرام در باغ شهربانوی وکیل آباد اجرا شد. در این نمایش، صبر و استقامت حضرت زینب (س) و مادران شهدای دانش‌آموز میناب در کنار هم به تصویر کشیده می‌شود و فضایی احساسی را برای تماشاگران به وجود می‌آورد.

تصویر و متن از ترکس رضایی، فعال فرهنگی محله هنرستان